

بررسی ابعاد مختلف نیهیلیسم (پوچگرایی) در شعر شاعران معاصر  
(مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، منوچهر آتشی، نادر نادرپور، محمد زهری)

الهام بهنام وظیفه، نرگس اصغری گوار\*، علی رمضان

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

آبان ۱۴۰۲، دوره ۱۶، شماره پیاپی ۹۰، صص ۷۷-۵۷

DOI: 10.22034/bahareadab.2023.16.4444

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

**زمینه و هدف:** بعد از دورهٔ رنسانس و ظهور پیشرفتهای صنعتی، انسان خود را در محوریت و مرکز کائنات دید و به قدرت خود غرّه شد. عبارتی با پیشرفتهای صنعتی انسان احساس قدرت کرده و مسئلهٔ مرگ خدای نیچه رخ داده و اعتقاد به خدا در ضمیر او از بین می‌رود. پیامد چنین تفکری، کم‌رنگ شدن اعتقادات مذهبی و نابودی ارزشهای سنتی بود که منجر به پوچگرایی گردید. روشنفکران ایرانی در دهه‌های سی و چهل، ضمن آشنایی با چنین تفکراتی و به دلیل وجود نابسامانیهای شدید سیاسی-اجتماعی، درگیر افکار نیهیلیستی شدند. تحقیق حاضر با هدف بررسی ابعاد مختلف نیهیلیسم از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فلسفی، وجودی، معرفتی، و اخلاقی در اشعار شاعران معاصر (مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، منوچهر آتشی، نادر نادرپور، و محمد زهری) انجام شده است.

**روش مطالعه:** این پژوهش به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی و مطالعهٔ کتابخانه‌ای و فیش‌برداری و بر مبنای تحلیل محتواست.

**یافته‌ها:** براساس یافته‌های پژوهش، ابعاد گوناگون نیهیلیسم به ترتیب بسامد نیهیلیسم اجتماعی، فلسفی، اخلاقی، وجودی، سیاسی، و معرفت‌شناسانه در اشعار شاعران موردبحث منعکس شده است. در این میان اشعار شاملو در نیهیلیسم سیاسی، فروغ فرخزاد در نیهیلیسم فلسفی، و محمد زهری در نیهیلیسم اخلاقی دارای بسامد بیشتری است. همچنین بسامدهای نیهیلیسم وجودی و اجتماعی تقریباً در شعر شاعران موردنظر، به یک اندازه است. گفتنی است طبق جست‌وجوی نگارندگان، در اشعار احمد شاملو، محمد زهری، و نادر نادرپور شواهدی مبنی بر نیهیلیسم معرفتی یافت نشد و در اشعار منوچهر آتشی نیز شواهدی مبنی بر نیهیلیسم سیاسی مشاهده نگردید.

**نتیجه‌گیری:** به نظر میرسد اوضاع متشنج سیاسی دههٔ سی و چهل، زندانی شدن شاعران، گذار جامعهٔ ایران از سنت به مدرنیته، جنگ جهانی دوم، بی‌سوادی و جهالت عوام و مواردی از این دست، نوعی ناامیدی، سرخوردگی، پوچگرایی و بی‌معنایی را در اشعار این دوره تزریق نمود. در این میان مسائل شخصی مانند روابط نافرجام عاشقانه، تنهایی، مهاجرت و غربت نیز شاعران را به سمت نوعی بی‌معنایی، پوچی و بی‌ارزشی دنیا و زندگی سوق داده است.

تاریخ دریافت: ۰۱ آذر ۱۴۰۱  
تاریخ داوری: ۰۲ دی ۱۴۰۱  
تاریخ اصلاح: ۱۷ دی ۱۴۰۱  
تاریخ پذیرش: ۰۳ اسفند ۱۴۰۱

کلمات کلیدی:

نیهیلیسم، پوچگرایی،  
اوضاع سیاسی-اجتماعی، شعر معاصر.

\* نویسنده مسئول:

Na.Asghari@iau.ac.ir

۴۴۲۳۹۷۸۱ (+۹۸ ۴۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

**Examining the different dimensions of nihilism in the poetry of contemporary poets (Mehdi Akhavan sales, Ahmad Shamlou, Forough Farrokhzad, Manouchehr Atashi, Nader Naderpour, Mohammad Zohari)**

E. Behnam Vazifeh, N. Asghari Govar\*, A. Ramezani

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Ahar Branch, Islamic Azad University, Ahar, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 22 November 2022

Reviewed: December 2022

Revised: 07 January 2023

Accepted: 22 February 2023

KEYWORDS

nihilism, political-social situation, contemporary poetry.

\*Corresponding Author

✉ [Na.Asghari@iaua.ac.ir](mailto:Na.Asghari@iaua.ac.ir)

☎ (+98 41) 44239781

ABSTRACT




**BACKGROUND AND OBJECTIVES:** After the Renaissance period and the emergence of industrial developments, man saw himself at the center of the universe and admired his power. In other words, with the industrial progress, man feels powerful and the issue of the death of Nietzsche's God has occurred and belief in God is lost in his mind. The consequence of such thinking was the weakening of religious beliefs and the destruction of traditional values, which led to nihilism. In the 1930s and 1940s, Iranian intellectuals became involved in nihilistic thoughts while being familiar with such thoughts and due to the existence of severe political-social disturbances. The purpose of this research is to investigate the various dimensions of nihilism from political, social, philosophical, existential, epistemological, and ethical aspects in the poems of contemporary poets (Mahdi Akhavan sales, Ahmad Shamlou, Forough Farrokhzad, Manouchehr Atashi, Nader Naderpour, and Mohammad Zohari) has been.

**METHODOLOGY:** This research is descriptive-analytical and library study and data collection based on content analysis.

**FINDINGS:** Based on the findings of the research, the various dimensions of nihilism are reflected in the poems of the poets in question, according to the frequency of social, philosophical, ethical, existential, political, and epistemological nihilism. Meanwhile, Shamlou's poems in political nihilism, Forough Farrokhzad in philosophical nihilism, and Mohammad Zohari in moral nihilism have more frequency. Also, the frequencies of existential and social nihilism are almost the same in the poems of the poets in question. It should be mentioned that according to the search of the authors, no evidence of epistemological nihilism was found in the poems of Ahmad Shamlou, Mohammad Zohari, and Nader Naderpour, and no evidence of political nihilism was found in the poems of Manouchehr Atashi.

**CONCLUSION:** It seems that the tense political situation of the 30s and 40s, the imprisonment of poets, the transition of Iranian society from tradition to modernity, World War II, illiteracy and ignorance of the common people and things like that, are a kind of hopelessness, disillusionment, absurdity and He injected meaning into the poems of this period. Meanwhile, personal issues such as unfulfilled romantic relationships, loneliness, migration and sojourn have also pushed poets towards a kind of meaninglessness, emptiness and worthlessness of the world and life.

DOI: [10.22034/bahareadab.2023.16.4444](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2023.16.4444)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 28	 0	 0

## مقدمه

واژه نیهیلیسم که در قرن هجدهم و نوزدهم در مکاتب فلسفی، بخصوص فلسفه اگزیستانسیالیسم راه یافت، «از ریشه لاتین nihil) است به معنای «نیست» یا «هیچ» و در فارسی به معنی هیچ‌انگاری یا نیست‌انگاری ترجمه شده است» (زرشناس، ۱۳۸۵: ۱۳). این مکتب فکری در اروپای قرن نوزدهم بعنوان جهان‌بینی فلسفی مورد بررسی قرار گرفت و فیلسوفان و نویسندگانی چون کیرکگارد، نیچه، سارتر، و کامو در آثارشان، بخصوص در رمانهای فلسفی، به جهان‌بینی خود درمورد زندگی، مرگ و ماهیت و اصالت بشر پرداختند.

نیهیلیسم که در فارسی میتوان از آن بعنوان «نه‌گرایی»، «هیچ‌گرایی» یا «بی‌گرایشی» نام برد، عبارت است از نیست‌انگاری، هیچ‌گرایی، پوچگرایی و نفی ارزشهای مثبت. این اندیشه زایدۀ عواملی چون مسائل سیاسی و اجتماعی، بحران هویت، نداشتن فلسفه صحیح و اساسی از زندگی، فقدان ایده‌آل و آرمان عالی و معنوی است. در نیهیلیسم، سرخ اصلی کلاف حیات، معاش، هستی، حتی «خود» و بسیاری از وقایع و اتفاقات روزمره از دست می‌رود و طوری درهم می‌پیچد که فرد خویشتن خویش را در برهوت و وادی بی‌معنایی و حیرانی و سرگشتگی می‌بیند؛ بطوری که خود را تنها متصور شده و هیچ ملجأ و راه نجاتی را متصور نمیشود. نیهیلیسم، چهره‌های مختلفی را از خود نمایان می‌سازد و ظهور و نمود آن در قالبهای گوناگون رفتاری و کنش فردی و اجتماعی گاه به شکل متضاد، نمایان میشود. افسردگی و به طبع آن سردی از روند عیش و مسائل روز جامعه و بی‌اعتنایی از سوی و خشم و پرخاشگری و شورش‌طلبی علیه وضع موجود از سوی دیگر از نیهیلیسم سرچشمه می‌گیرد. در واقع میتوان گفت «نیهیلیسم یعنی نفی همه چیز یا نپذیرفتن راه‌حلهایی که تا کنون در پاسخ سؤال "چه باید کرد؟" داده شده است و حاکی از یأس و در نتیجه سکوت در برابر سؤال معروف "چه باید کرد؟" و نیهیلیست کسی است که بر اثر ناامیدی و سرخوردگی فراوان، به هیچ قدرت و آیینی سر فرود نمی‌آورد» (غفوری، ۱۳۸۰: ۳۸). کامو می‌گوید: «احساس پوچی ممکن است هر کسی را در هر کوی و برزنی غافلگیر کند» (هینچلف، ۱۳۸۹: ۴۶).

هیچ‌انگاری معضلی است که گریبانگیر بشر بوده و او را دچار سردرگمی روحی میکند. احساس پوچی و بیمعنا بودن زندگی ادامه‌دهنده‌های انسان را مختل می‌سازد. فرد پوچگرا بدون هیچ‌گونه پشتوانه روحی، تاب و توان ایستادگی در مقابل واقعیت سخت زندگی را از دست میدهد و نه با دلایل عقلی و نه بوسیله شهود عرفان و الهام، دسترسی به حقیقت را غیرممکن میداند. «اینکه همه آدمها می‌میرند مسئله‌ای است که درموردش کاری از دست ما ساخته نیست؛ ولی اینکه همه انسانها رنج می‌برند وضعی است که میتوانیم اصلاحش کنیم. پوچی آغاز است، ولی پایان نیست» (همان: ۵۵).

در تاریخ ایران و در حوزه شعر و ادبیات، که جلوه‌گاهی از افکار و فرهنگ جامعه میباشد، ریشه‌های این مشرب فکری در آثار شعری چون خیام قابل مشاهده است. در ادبیات معاصر نیز نویسندگان و شاعرانی متأثر از فرهنگ غرب، گرایشاتی از این دست را از خود بروز داده‌اند؛ افرادی چون صادق هدایت، اخوان ثالث، و فروغ فرخزاد از جمله کسانی هستند که نگرشهای نیهیلیستی به شکلی واضح در آثارشان مشهود است. در این راستا هدف پژوهش حاضر بررسی ابعاد گوناگون نیهیلیسم در شعر شش شاعر معاصر شامل مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، محمد زهری، فروغ فرخزاد، منوچهر آتشی و نادر نادرپور است.

## ضرورت و سابقه پژوهش

نیهیلیسم، بعنوان یکی از پدیده‌های روزگار مدرن، در شعر شاعران معاصر نیز مورد توجه قرار گرفته است و

بدین ترتیب، لزوم بررسی رابطه میان نیهیلیسم و شعر معاصر فارسی، بویژه در آثار شاعرانی که جایگاه خود را بعنوان چهره‌های برجسته این ادبیات تثبیت کرده‌اند، نمیتواند بر کسی پوشیده باشد. بررسی نیهیلیسم در شعر معاصر به تصویری روشن و واضح از فضای جامعه ایران و نیز شناخت بهتر و دقیق‌تری از مسیرهای فکری این پدیده منجمد. براساس جست‌وجوی نگارندگان، پژوهشی تا کنون به بررسی ابعاد گوناگون نیهیلیسم در شعر شش شاعر منتخب در تحقیق حاضر پرداخته است؛ اما مواردی وجود دارد که معمولاً فقط یکی از ابعاد آن را در شعر شاعری بررسی کرده یا آن را در شعر دو شاعر مقایسه کرده‌اند. برای نمونه عابدینی‌فرد (۱۳۸۹) در مقاله «نیهیلیسم در رباعیهای خیامی»، انواع نیهیلیسم را با اقتباس از پژوهش «دانلد کراسبی» تعریف کرده و سپس با اتکا به این مفاهیم نظری، نیهیلیسم را در رباعیهای خیامی بررسی کرده است. اسداللهی و فتحی (۱۳۹۷) نیز در طرحی پژوهشی با عنوان «تحلیل تطبیقی شعر فروغ فرخزاد و فلسفه نیچه» که در دانشگاه محقق اردبیلی صورت گرفته است، معتقدند شعر فروغ از سویی بازتاب احساس یا اندوه فلسفی اوست و از سوی دیگر با داشتن ویژگیهایی چون بازتاب ارزش و حیثیت حیات عاطفی و حسی انسان، آزاداندیشی، نبرد با شیوه‌های ادراک رایج، واقعگرایی، باور به پویایی و جاودانگی و داشتن سیری تحولی برای پذیرش کامل زندگی، گویای مقابله او با این جهان‌بینی نیهیلیستی و گذر پیروزمندانه از نوعی نیهیلیسم منفعل به فعال است. همچنین، کمالجو و همکاران (۱۳۹۳) مقاله «نیهیلیسم اگزیستانسیالیستی در اندیشه خیام و ابوماضی» را در همایش ملی ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی ارائه داده‌اند. ایشان به این نتیجه رسیده‌اند که دنیا در نظر خیام و ابوماضی در گذر است که با مرگ همه چیز به نیستی ختم میشود و این دو، انگشت به دهان در برابر وجود، دچار تردید شده‌اند.

### بحث و بررسی

نیهیلیسم مکتبی فلسفی است که در اواخر قرن هجدهم در اروپای مدرن شکل گرفت. این مکتب ابتدا جنبشی سیاسی با سازماندهی اندک بود که در سال ۱۸۶۰ در روسیه شکل گرفت. آنها اقتدار دولت، کلیسا و خانواده را به چالش کشیدند و خواستار نظام اجتماعی بر پایه ماتریالیسم بودند. بعد از دو جنگ جهانی، با توجه به ویرانهایی که این دو جنگ به بار آورد، اعتقادات نیهیلیستی رشد گسترده‌ای کرد و دلیل عمده آن هم روحیه شکست‌خورده مردمی بود که از دو جنگ ویرانگر جان سالم به در برده بودند. «در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، نیهیلیسم بطور پراکنده در نوشته‌های فلسفی، سیاسی و ادبی استفاده میشد. این اصطلاح در آن دوران اشاره به الحاد، و در جهت فراهم کردن تکیه‌گاهی برای معرفت و اخلاق یا دادن هدف به زندگی انسان به کار میرفت. گاهی به هر دیدگاه شکاکانه و مایوسانه به وجود انسان اطلاق میشد و گاهی نیز به پیروان کانت گفته میشد» (کراسبی، ۱۳۸۴: ۲۱). میتوان گفت از قرن نوزدهم به بعد با رواج بحرانهای جدی در تفکر فلسفی غرب، نیهیلیسم خود را بیشتر آشکار کرد و نیچه اولین کسی بود که در این بین، از بحران نیست‌انگاری در غرب سخن گفت و در نخستین دهه‌های قرن بیستم نیز این بحران عوارض خود را در حوزه‌های مختلف هنر، ادبیات و مناسبات انسانی نشان داد. درواقع «از آن هنگام که فیلسوفان یونانی با اعراض از تفکر وحیانی قدسی، طریق تفکر و سلوک متافیزیکی (تفکر حصولی منقطع از وحی) را در پیش گرفتند، قدم به این ساحت گذاشتند و پوچگرایی بعنوان شأن و وجه باطنی تفکر غربی در تاریخ بسط آن، تداوم پیدا کرد» (زرشناس، ۱۳۸۶: ۴۱).

نیهیلیسم دارای انواع مختلفی است که هر کدام، یکی از ابعاد خاصی از زندگی را نفی میکنند که در این پژوهش به متداولترین آنها پرداخته شده است که عبارتند از: نیهیلیسم سیاسی؛ نیهیلیسم فلسفی؛ نیهیلیسم اخلاقی، نیهیلیسم اجتماعی، نیهیلیسم معرفت‌شناسانه، و نیهیلیسم وجودی که هر کدام از این موارد، بُعد مهمی از زندگی

بشری را تحت الشعاع قرار داده و نگرش و تفکری مبتنی بر ردّ و نفی آن دارد. در ادامه به شرح مختصر هر یک از آنها پرداخته میشود.

**الف) نیهیلیسم سیاسی:** این نوع نگرش نفی‌کننده ساختارهای سیاسی جامعه بوده و تمامی دیدگاههای اجتماعی و فرهنگی به وجودآورنده آن ساختارها را نفی میکند و از اینکه نمیتواند حرفی برای اثبات آن اغلاط داشته باشد، نوعی پوچی از زیستن در جامعه‌ای با روال نادرست و ناآگاه را طی مینماید و در نهایت این احساس نیهیلیستی را در وجود خود می‌پرواند. نیهیلیست سیاسی «مستلزم تخریب کامل نهادهای موجود سیاسی، همراه با دیدگاههای حامی آنها و ساختارهای اجتماعی است» (کراسبی، ۱۳۸۴: ۲). پوچگرایی جمعی با رویدادهای سیاسی که در برهه‌ای از زمان در یک سرزمین به وجود می‌آید، گره خورده است. یک واقعه سیاسی یا رخدادهای طبیعی میتواند مردم آن دوران را به اوضاع فلاکت‌باری بکشاند و زندگی عادی را برایشان دشوار سازد و چون هیچکس قدرت تغییر شرایط را ندارد و امید به یاری نیروی ماورایی در دلش از بین رفته، موجب میشود به سمت بدبینی، یأس، درد و غم و ناامیدی گام بردارد. در این نوع تفکر نفی دولت و اقتدارهای موجود، سرلوحه برنامه‌های سیاسی قرار میگیرد و نارضایتی سیاسی و نیز بی‌اعتنایی به آینده از نتایج آن میباشد.

**ب) نیهیلیسم فلسفی:** اساس نیهیلیسم فلسفی اعتقاد به آن است که وجود مقدم بر ماهیت است؛ پس انسان مختیر است که خود را بسازد و در این ساختن خود را در ورطه انتخاب و بالطبع اضطراب میندازد. «از نظر فلسفی بشر خود را متقاعد کرده است که راه نجاتی برای او نمانده است و زندگی همین است: دروغ و نیرنگ، ریا، فریبکاری، ستمگری و ستمکشی و بالاخره مرگ و نیستی و رها نمودن آنچه روزی از متعلقات مهم زندگیش بود. کسانی که دچار یأس فلسفی میشوند اعتقاد دارند بشر از درون دچار نیروهای ناهمساز است که کار او را به گناه و تباهی و فساد میکشاند» (رحیمی، ۱۳۵۳: ۱۰). در پوچگرایی فلسفی آدمیان اغلب دارای افکاری پریشان و ناامید از زندگی هستند و عموماً خلقت جهان را بدون هدف میدانند. درواقع در تبیین و تشریح پوچگرایی فلسفی میتوان گفت در این مورد هدفی در کار نیست و برای چرا پاسخی یافت نمیشود. «مقوله غایت و وحدت و وجود را که بوسیله آن برای جهان ارزش قائل میشده‌اند، از جهان بیرون کشیده و به این ترتیب مفهوم جهان بی‌ارزش شده است. و اینکه نه با مفهوم غایت و نه به مفهوم وحدت، و نه با مفهوم حقیقت، با هیچ یک عالم هستی را نمیتوان توجیه کرد و با این مقولات به هیچ چیز نمیتوان رسید» (نیچه، ۱۳۶۶: ۶۷-۶۶).

**ج) نیهیلیسم اخلاقی:** این نگرش نافی مفهوم الزام اخلاقی، عینیت اصول اخلاقی و یا نظرگاه اخلاقی میباشد. افرادی که معتقد به نیهیلیسم اخلاقی هستند در عرصه زندگی تنها شر را میبینند و زندگی آنها بر مدار فلاکت و بدبختی میچرخد؛ بگونه‌ای که تمام محیط و اشیا و موجودات جهان برای آنها زشت و بی‌ارزش است و جز یأس و ناامیدی چیزی به ذهن آنها خطور نمیکند. «در پوچگرایی اخلاقی افراد نسبت به زندگی خودشان خونسرد و بی‌تفاوتند و ارزشهای زندگی در نظر آنان ناچیز است. آنان نسبت به رابطه با دیگران بی‌احساسند و به آداب و رسوم اجتماعی پایبندی ندارند» (نصری، ۱۳۸۲: ۲۰).

**د) نیهیلیسم معرفت‌شناسانه:** «این نگرش ادعایی درمورد بطلان این عقیده دارد که حقایق یا معانی، مستقل از فردی خاص، گروهی خاص، یا موازین نظری خاص وجود دارند» (کراسبی، ۱۳۸۴: ۳۵). در این نوع نیهیلیسم فرض بر آن است که دسترسی به معرفت و علم و دانایی نسبت به گوهر امور غیرممکن است. در تعریف معرفت‌شناسی گفته‌اند: «معرفت‌شناسی یا نظریه معرفت آن شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی ماهیت و حدود معرفت، پیشرفته‌ها و مبانی آن میپردازد و قابلیت اعتماد به ادعاهای معرفتی را میسنجد. نیهیلیسم معرفت‌شناسانه

اساساً دستیابی به چنین شناخت یا معرفتی را منکر می‌شود. این نوع نیهیلیسم خود بر دو گونه است: نخست نوعی نسبی‌باوری افراطی درباره حقیقت و دوم نوعی نسبی‌باوری افراطی درباره معنا. معتقدان به نوع نخست، مدعیند که هیچ یگانه حقیقت غایی یا عینی شناخت‌پذیری وجود ندارد و هرچه هست همان نظامهای گوناگون عقاید است که به افراد یا گروههای خاص تعلق دارد» (عابدینی فرد، ۱۳۸۹: ۱۴۸-۱۴۷).

**ه) نیهیلیسم وجودی:** «نیهیلیسم وجودی معنای زندگی را منکر می‌شود» (همان: ۳۵). تفکر درمورد وجود و ماهیت انسان در این جهان موجب شکلگیری افکاری متفاوت درمورد این موضوع شد. از جمله مهمترین این افکار شکلگیری فلسفه اگزیستانسیالیسم بود. فلسفه اگزیستانسیالیسم اساساً بر این باور است که وجود بر ماهیت تقدم دارد. به این شکل که ابتدا انسان به وجود آمده و سپس خود اوست که ماهیت خویش را شکل می‌دهد. این نوع افکار به مرور موجب شد انسان به پوچی در وجود خود برسد. پس جامعترین و مهمترین نوع نیهیلیسم، نیهیلیسم وجودی است که میتوان گفت «بر معنای بیهدف بودن وجود بشر و زندگی حکم میکنند. در این مکتب زندگی و بطور کلی هستی به هیچ وجه دارای معنا و اعتبار ماهوی و ذاتی نیست و از این رو افراد باید خودشان به آن بها و ارزش دهند. از دیدگاه نیهیلیستهای وجودی، زندگی هیچ غایتی را دنبال نمیکند و به هیچ چیز منتهی نمیشود، بلکه امری کاملاً ناموجه است؛ به این معنا که هیچ توجیهی برای زندگی وجود ندارد، اما هیچ دلیلی هم برای زندگی نکردن وجود ندارد» (ضمیران، ۱۳۸۲: ۲۷۵). در نیهیلیسم وجودی ذهن انسان متوجه این موضوع میشود که خود مختیر به انتخاب است و کسی ناظر بر اعمال او نیست. در این صورت عواقب تمام اعمال خود بر عهده خودش است. به این ترتیب انسان احساس میکند در این جهان تنهاست و همه چیز پوچ و واهی است. «به زعم نیهیلیست وجودی، هیچ معنایی در زندگی وجود ندارد، اما همچنین هیچ دلیلی هم برای زندگی نکردن موجود نیست» (عابدینی فرد، ۱۳۸۹: ۱۴۹-۱۴۸).

**و) نیهیلیسم اجتماعی:** در نیهیلیسم اجتماعی رویدادی فراگیر مانند انقلاب، حوادث طبیعی، و جنگ، طیف گسترده‌ای از مردم را تحت‌الشعاع قرار میدهد که در روحیه جمعی آن مردم تأثیر بسزایی دارد. «بعد از پیدایش ماشین و بروز و ظهور عوارض ناشی از زندگی صنعتی در غرب، از قرنهای هفدهم و هجدهم به بعد، مسئله‌ای تحت عنوان بازگشت انسان به خویشتن مطرح شد و بعد از اینکه ماشینیسیم تکامل یافت، انسان دست‌یافته به وسایل فنی، اندکی به خود اندیشید و زندگی خود را از جهات گوناگون تحت استمارهای اقتصادی و فکری عمیق و وسیع دید و انسانیت خود را غارت‌شده یافت. رفته‌رفته انسانها متوجه شدند زندگیشان بسیار خشک و یکنواخت شده و تحت‌الشعاع زندگی ماشینی قرار گرفته و غالب انسانها کم‌ارزتر از گذشته شده‌اند» (غفوری، ۱۳۸۰: ۳۱). در ایران نیز ایجاد تشکلهای سیاسی چون جبهه ملی و حزب توده، موجب چنددستگی میان دولت و ملت گشت. تأثیرات این چنددستگی در زندگی مردم خود را نشان داد. بطوری که نبود ساختار حکومتی مستقل و پایدار موجب آشفتگیهای اجتماعی شد. فقر و گرسنگی و نبود امکانات کافی برای زندگی، اوضاع مردم را به قدری وخیم کرده بود که هر کسی از شدت درد و رنج آرزوی مرگ میکرد. عصر جدید را به شیوه‌های جدید توصیف کرده‌اند. از جمله عصر اضطراب، عصر عذاب روحی، عصری که انسان نه تنها در معرض جنگ، کشتار، قحطی و انهدام قرار دارد، بلکه از مسائل درونی از قبیل یأس، ازهم‌پاشیدگی، اتفاقات ناگهانی و بی‌معنی بودن خویش که به همان اندازه وحشتناک است، رنج میبرد.

#### ابعاد مختلف نیهیلیسم در شعر شاعران معاصر

در این بخش به بررسی ابعاد مختلف نیهیلیسم در شعر شاعران معاصر شامل مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، فروغ

فرخزاد، منوچهر آتشی، نادر نادریپور، و محمد زهری پرداخته شده است.

### نیهیلیسم سیاسی

شاعران مورد بررسی در این پژوهش، به نیهیلیسم سیاسی نسبت به دیگر انواع نیهیلیسم، کمتر پرداخته‌اند؛ چراکه این شاعران غالباً اهل جنبشها یا گروههای سیاسی بوده و خود جزوی از ساختار سیاست بوده‌اند و نمیتوانسته‌اند نافی آن باشند. در واقع نوعی امید و حرکت در اشعار سیاسی آنها مشاهده میشود، حتی اگر از دل یأس سیاسی برآیند. اخوان از دسته شاعرانی است که علیرغم اعتراضات سیاسی خود، از دمیدن روح زندگی و امید و از سر گرفتن مبارزه و تلاش، برای رسیدن خود و مردمش به نقطه‌ای و روزنه‌ای هرچند دور، مأیوس و خسته نمیگردد. با وجود این اشعاری از او نیز وجود دارند که ظاهراً در آنها به نوعی سرخوردگی و پوچی و ناامیدی رسیده است: «رشته سردرگمند دولت و ملت / دولت بی‌غیرت است و ملت بی‌جان / روسپیند این دول هرآینه افسوس / حلقه بگوش اجانبند و انیران... / ملت خود را به خواب بینم و غرقاب / کشور خود را خراب بینم و ویران» (اخوان، ارغنون: ۱۲۱ و ۱۲۲).

«من خواب میدیدم گروهی خسته از ارواح تبعیدی / در تیرگی آرام از سویی به سویی راه میرفتند / احوالشان از خستگی میگفت، اما هیچ یک چیزی نمیگفتند / خاموش و غمگین کوچ میکردند / افتان و خیزان، بیشتر با پشتهای خم، / فرسوده زیر پشتواره سرنوشتی شوم و بی‌حاصل» (اخوان، از این اوستا: ۵۷).

شعر شاملو را اما در یک کلمه میتوان «فریاد» یا «اعتراضی» علیه تمام نظم و شالوده و نهادهای سنتی اعم از فرهنگی و سیاسی دانست. او بارها اعتراض خود را به ساختارهای سیاسی کشور نشان داده است:

«برای میهن بی‌آب و خاک / خلقی پروس / به خون کشیده شدند / ز خشم ناپلئون، / و ماند بر سر راه کوره غمناک / گوری چند / بر خاک / بی‌سنگ و بی‌کتیبه و بی‌نام و بی‌نشان / از موبک قشون بوناپارت / بر معبر پروس... / آنگه فردریک وطندوست / آراست چون عروس / در جامه زفاف / زنش راه / تا بازپس ستاند از این رهگذر / مگر وطنش را» (شاملو، باغ آینه: ۱۲۳ و ۱۲۴).

او به نوعی تمام تاریخ ایران را روایتی از ظلم و استبداد و تحقیر میداند و تصمیم میگیرد حتی از یادآوری آن بگریزد:

«نمیخواستم نام چنگیز را بدانم / نمیخواستم نام نادر را بدانم / نام شاهان را / محمد خواجه و تیمور لنگ، / نام خفت‌دهندگان را نمیخواستم و خفت‌چشندگان را» (شاملو، مدایح بی‌صله: ۴۳).

او در اشعاری که در زندان یا در توصیف آن سروده است، سردی، اندوه، و عذاب زندانیان سیاسی را به تصویر میکشد:

«راهروها با احساس سهمگین حضور سایه‌یی هیولا که فرمان سکوت میدهد / محور خوابگاه‌هایی است با حلقه‌های آهن در دیوارهای سنگ / و تازیانه و شمشیر بر دیوار. اینجا قلب سالم را زالو تجویز میکنند / تا سرخوش و شاد همچون فناری مستی / به شیرینترین ترانه جاننغمه سر دهی تا آستان مرگ / که میدانی / امنیت / بلال شیردانه‌یی‌ست / که در قفس به نصیب میرسد، / تا استوار پاسدارخانه برگ‌امان در کفت‌نهد / و قوطی مسکنها را در جیب روپوش: / یکی صبح یکی شب، با عشق!» (شاملو، مدایح بی‌صله: ۵۱ و ۵۲).

یأس و آزرده‌گی موجود در اشعار زهری نیز تا حد زیادی ناشی از انعکاس راستین اوضاع زمانه در آنهاست؛ زیرا «اصولاً زهری شاعری نیست که واقعیت را درنیابد و امید دروغین به خواننده شعرش بدهد و این یکی از ویژگیهای

اندیشه و شعر زهری است» (عابدینی، ۱۳۵۶: ۳۶). او در اشعار ذیل، ناامیدی خود را از آمدن بهار نشان می‌دهد و معتقد است، حتی خون شهیدان نیز نتوانسته است خشکسالی ناشی از فجایع گوناگون را در این سرزمین آبیاری کنند:

«پرسید بهارتان چگونه است؟ / گفتم ما زاده سرزمین خشکیم / راضی به بنفشه‌ای / اگر آید!» (زهری، ۱۳۸۱: ۴۴۰).

«شیر هزار پستان / برگ هزار بستان / و آب چشمه‌های فراوان را ما خشک کرده‌ایم / نعش سیاوشان جوان را / ما خاک کرده‌ایم / اما هنوز هم / از خشکسال فاجعه شرمنده نیستیم» (زهری، ۱۳۸۱: ۵۶۴).

زمینه اصلی مضامین شعر نادر نادرپور، فردی یا انسانی-فلسفی است و خیلی متمایل به اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی نیست، اما در دفتر سرمه خورشید و در دفترهای بعدی گاهی به سراغ مضامین سیاسی و اجتماعی بصورت سمبلیک می‌رود. «رمانتیسیسم فردگرایانه نادرپور در دهه‌های سی تا پنجاه تبدیل به رمانتیسیسم اجتماعی انقلابی می‌شود و شعر عاشقانه رمانتیکی را با شعر سیاسی انقلابی در هم می‌آمیزد. در پس زمینه‌های شعری او هراس، عصیان، انتقام، شکستهای عصبی، اجتماعی و سیاسی بسامد بالایی دارد» (نظری چروده، ۱۳۹۹: ۲۰۵). او در عبارات ذیل، خطاب به سردمداران قدرت، آنها را شایسته مرگ میدانند و نافی ساختار و شیوه فرمانرانی آنهاست: «بجز پهنه‌هایی پر از دود و آتش / بجز سیل کشتار و بیماری و خون / بجز ناله‌هایی پر از خشم و نفرت / بجز دوزخی واژگون و دگرگون / بجز تندبادی که آهسته خواند / سرود غم خویش در گوشه‌امون / بجز انتقامی چنین تلخ و نارس / بگو با من ای دل، چه ماندست با کس؟ / شما ای امیران، شما ای بزرگان / شما ای همه سرنشینان والا / شما ای همه کاخداران بیغم / شما ای همه جنگجویان دانا / چه نازید بر داستانهای تاریخ؟ / چه بالید بر زورمندان فردا؟ / بمیرید، زیرا به مردن سزایید / بمیرید، زیرا که آفت شما یید» (نادرپور، ۱۳۸۱: ۱۳۷ و ۱۳۸).

نگاه فروغ فرخزاد به جامعه نگاهی معمولاً سیاست‌زده نیست و بنمایه‌های اجتماعی دارد. مؤلفه‌هایی مانند احساس تنهایی، پوچی و بی‌معنایی، افسردگی، بی‌هنجاری، انزوای اجتماعی، دورویی، یأس و ناتوانی در شعر او تکرار شده است؛ بویژه در مجموعه‌های تولدی دیگر، و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد. شاید بتوان اجتماعی‌ترین شعر او را «دل‌م برای باغچه میسوزد» دانست که در بخشی از آن انتقاد خود را به جنگ و تنشهای سیاسی نشان می‌دهد:

«همسایه‌های ما همه در خاک باغچه‌هاشان بجای گل / خمپاره و مسلسل میکازند / همسایه‌های ما همه بر روی حوضهای کاشیشان / سرپوش میگذارند / و حوضهای کاشی / بی آنکه خود بخوانند / انبارهای مخفی باروتند / و بچه‌های کوچک ما / کیفهای مدرسه‌شان را / از بمبهای کوچک پر کرده‌اند» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۳۶ و ۳۳۷).

طبق جست‌وجوی نگارندگان، از اشعار منوچهر آتشی شواهدی مبنی بر نیهیلیسم سیاسی یافت نشد. میتوان گفت او به نسبت شاعران همعصر و هم‌ترازش، کمتر شاعر سیاسی و بیشتر شاعر طبیعت‌گرا و جاندارگرای اجتماعی با زبانی خاص است.

### نیهیلیسم فلسفی

این شاخه از نیهیلیسم در میان شعر شاعران مورد بحث از بسامد قابل توجهی برخوردار است. در فضای شعری آنها مفاهیمی چون بی‌معنایی زندگی، پوچی هستی و بی‌ارزش بودن همه چیز موج می‌زند. اخوان ثالث اما در این میان و در کنار شاملو، جزو شاعرانی است که امید و شوقی نهانی در اشعارش جاری است. با وجود این در اشعار این دو شاعر نیز رگه‌هایی از نیهیلیسم فلسفی به چشم می‌خورد. برای نمونه اخوان در عبارات ذیل، حاصل هستی را چیزی



جز رنج و دشواری نمیبیند. او معتقد است عمر انسان پوچ و بی‌ارزش است و گاه حتی موجودات دیگر در جهان خلقت نسبت به انسان، از وجود پایدارتری برخوردارند:

«تبود حاصل هستی بجز مشقت و رنج / هزار بار شدم خرده‌بین مشاهده را /... چه عمر کوتاه و پوچی که خاک شد جمشید/ ولی زمانه نکشتست آتش سده را» (اخوان، ارغنون: ۲۲).

«در این بیغوله مهجور، قرار از دست داده، شاد میشنگید و میخوانید؟! / خوشا دیگر خوشا حال شما اما / سپهر پیر بدعهدست و بی‌مهرست، میدانید؟» (اخوان، از این اوستا: ۶۷).

شعر شاملو نیز اگرچه بنیادی عصیانگر دارد، در نهایت به اشتیاقی زنده و امید به تغییر می‌انجامد. با وجود این شورش او در برابر نظام هستی و تلاش او برای معنادار کردن زندگی گاه به شکست منجر میشود:

«دیرگاهیست زمین مُرده ست / و به قندیل کبود / روشنانِ فلکی / در فسادِ ظلماتِ افسرده‌ست» (شاملو، مدایح بی صله: ۲۴).

«آن / ماه نیست / دریچه تجربه است / تا یقین کنی که در فراسوی این جهازِ شکسته سگان نیز / آنچه میشنوی سازِ کج‌کوکِ سکوت است / تا یقین کنی / تنها ماییم — من و تو — / نظارگانِ خاموش این خلأ دل‌افسردگان پا در جای / حیران دریچه‌های انجمادِ همسفران / دستادست ایستاده‌ایم / حیرانیم اما / از ظلماتِ سردِ جهان وحشت نمیکنیم» (شاملو، مدایح بی صله: ۱۴۴).

محمد زهری، که ناامیدی خویش را بیشتر در قالب مفاهیم عاشقانه و سرخوردگی احساسی بیان میکند، گاه این ناامیدی و سرخوردگی را به کل هستی تسری میدهد و تلاش آدمی را برای رسیدن به فردایی بهتر مانند دیواری گلین میدانند که در برابر سیلاب، یارای ایستادگی نداشته و از هم فرومیپاشد:

«شبی دارم شبی دلگیر / امیدی هم نمیدارم ز بس نابورم از بخت / که یک در باز گردد زیر چشم انتظار من / که سامانی پدید آید مرا در بوسه خورشید» (زهری، ۱۳۸۱: ۱۶۷).

«تلاش آدمی مانند دیوار گلین در خشم سیلابی است / رواق حالِ فردای فروبسته / نه با خشت و گل تدبیر پیوسته / نمیدانیم در مشتِ نهانِ مردِ فردا چیست» (زهری، ۱۳۸۱: ۲۲۰).

اشعار نادرپور را نیز قبل از انتشار مجموعه «سرمه خورشید»، باید ترکیبی از آه و ناله‌های مرگ‌خواهانه رمانتیک دانست که خاطرات شیرین هوس‌انگیز و شهوتناک در آن موج میزند؛ اما این مجموعه درآمیخته‌ای است از غزل و حماسه‌ای که هم زندگی واقعی در آن موج میزند و هم خیال شاعرانه، هم امید به زندگی، زندگی واقعی و انسانی نه شهوانی و گناه‌آلود، در آن هست و هم اندوه و حسرت و ناامیدی شاعرانه؛ هم نمودار تنهایی نسل جدید است و هم بیم و هراس و وحشت را مینماید. هم در آن عصیان است و هم انتقام و هم شکست و سرخوردگی (عیدگاه طرهبه‌ای، ۱۳۸۸: ۱۱۲).

«بکوب ای دست مرگ ای پنجه مرگ / به تندی بر درم تا در گشایم / تو مرغان قفس را پر گشودی / من این مرغ قفس را پر گشایم / به تندی حلقه بر در زن مگو کیست / که در زندان هستی چون منی هست... / شیم تاریک شد تاریکتر شد / نمیتابد ز روزن آفتابی / نمیتابد در این بیغوله مرگ / شبانگهان فروغ ماهتابی» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۳۲).

«مادر! گناه زندگی را به من ببخش / زیرا اگر گناه من این بود، از تو بود / هرگز نخواستم که ترا سرزنش کنم / اما ترا به راستی از زادن چه سود؟» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۷۷).

«دنیاى تب‌آلوده کویری است که در او / هر گام که بیراهه نهی، دام هلاک است / هر خار که میروید ازین کهنه نمکزار / گیسوی سواران فرورفته به خاک است» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۱۷۰).

فروغ نیز در اشعار واپسینش، نوعی ناپایداری، حزن، نومییدی، و ویرانی را در مورد جهان هستی القا میکند. کلماتی مانند «باد»، «وزش ظلمت»، «بیم فروریختن»، «نامعلوم» و «مشوش» همگی در انتقال این مفاهیم مؤثرند: «از چهره طبیعت افسونکار / بر بسته‌ام دو چشم پر از غم را / تا ننگرد نگاه تب‌آلودم / این جلوه‌های حسرت و ماتم را» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۱).

«گوش کن / وزش ظلمت را میشنوی؟ / من غریبانه به این خوشبختی مینگرم / من به نومییدی خود معتادم / گوش کن / وزش ظلمت را میشنوی؟»

در شب اکنون چیزی میگذرد / ماه سرخست و مشوش / و بر این بام که هر لحظه در او بیم فروریختن است / ابرها، همچون انبوه عزاداران / لحظه باریدن را گویی منتظرند / لحظه‌ای / و پس از آن، هیچ / پشت این پنجره شب دارد می‌لرزد / و زمین دارد / باز میماند از چرخش / پشت این پنجره یک نامعلوم / نگران من و تست /... / باد ما را خواهد برد / باد ما را خواهد برد» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۰۸ و ۲۰۹).

او در شعر مهم «دل‌م برای باغچه میسوزد»، با نقد پنهانی مکتب اصالت وجود یا اگزیستانسیالیسم، ناامیدی برادرش را بیشتر نوعی ژست روشنفکرانه میدانند نه حاصل تفکرات عمیق. فروغ در این شعر اگرچه بسیار ناامید و غمگین و مضطرب است، اما ناامیدی و نابودی را درمان نمی‌بیند:

«برادرم به باغچه میگوید قبرستان / برادرم به اغتشاش علفها میخندد / و از جنازه‌های ماهیها / که زیر پوست بیمار آب / به ذره‌های فاسد تبدیل میشوند / شماره برمیدارد / برادرم به فلسفه معتاد است / برادرم شفای باغچه را / در انهدام باغچه میداند. / او مست میکند / و مشت میزند به در و دیوار / و سعی میکند که بگوید / بسیار دردمند و خسته و مأیوس است / او ناامیدیش را هم / مثل شناسنامه و تقویم و دستمال و فندک و خودکارش / همراه خود به کوچه و بازار میبرد» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۳۴ و ۳۳۵).

در بررسی سطح فکری شعر منوچهر آتشی، مفاهیمی مانند طبیعت‌گرایی، بوم‌گرایی، میهن‌پرستی، غم غربت (نوستالژی)، تن-کامه‌سرایبی (اروتیزم)، انسان و زن، خودنمایی بیشتری میکند. شعر آتشی، شعری غیرسیاسی و با زبانی حماسی-تغزلی است. او اغلب هستی را باغی میدانند که حیرت و سرگشتگی در آن چون بادی میوزد:

«از این سراب جوشان / ارواح بیقواره‌ای / در آبهای جادو سرگردانند / و باغ بیکرانه‌ای از آفاق / سوی نگاه حیران می‌آید / که بیشه‌های سرو و صنوبر را / باغ است و باغ نیست» (آتشی، ۱۳۷۰: ۱۴).

همچنین او یأس و مرگ را شالوده‌هستی میدانند:

«کشتی شکستگانیم و موافقترین باد / نومییدی گوارایی است / که هریک اندکی به گریبان داریم» (آتشی، ۱۳۷۸: ۱۳۳).

«و مبر از یاد / که نام دوم گیتی / اگر نه خواب / مرگ است» (آتشی، ۱۳۷۸: ۱۶۹).

### نیهیلیسم اخلاقی

احساس عمیق تنهایی، دست کم گرفتن ارزشهای اجتماعی و ناامیدی از ارتباط مثبت، سازنده و پایدار با دیگران از مؤلفه‌های اصلی نیهیلیسم اخلاقی است که در شعر شاعران مورد نظر دارای بسامد قابل توجهی است. در مورد اخوان این مفاهیم را بیشتر در سایه اوضاع سیاسی میتوان مشاهده کرد. در واقع در سردی و پژمردگی و تاریکی فضای پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که شاعر زمستان اندیشه و پویندگی را احساس میکند و در این میان، غم تنهایی و بیگانگی شاید بیش از هر چیز در جان او چنگ انداخته است:

«خدا یا پر از کینه شد سینه‌ام / چو شب رنگ درد و دریغا گرفت / دل پاک‌ترتر ز آینه‌ام / دلم دیگر آن شعله شاد نیست / همه خشم و خونست و درد و دریغ / ... / نمانده‌ست جز من کسی بر زمین / دگر ناکسانند و نامردمان / ... / همه باغها پیر و پژمرده‌اند / همه راهها مانده بی رهگذر / همه شمع و قندیلها مرده‌اند» (اخوان، زمستان: ۱۰۰-۱۰۲)

«سلامت را نمیخواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است / کسی سر برنیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را / نگره جز پیش پا را دید، نتواند / که ره تاریک و لغزان است / و گر دست محبت سوی کس یازی / به اکراه آورد دست از بغل بیرون / که سرما سخت سوزان است» (اخوان، زمستان: ۹۷).

شعر شاملو پس از محمد زهری در این میان دارای بیشترین شواهد نیهیلیسم اخلاقی است. احساس تنهایی او در این زمینه هم ناشی از تعلقات عاشقانه و هم ناامیدی سیاسی و اجتماعی است:

«خنجر این بد، به قلب من نزدی زخم / گر همه از خوب هیچ با دلتان بود، دست نوازش به خون من نشدی رنگ / ناخنتان گر نبود دشمنی آلود» (شاملو، از هوا و آینه‌ها: ۱۵).

«من تنها و خالیم / به هم ریختگی دهشتناک غوغای سکوت و سرودهای شورش را میشنوم / و خود بیابانی بیکس و بی عابرم / که پامال لحظه‌های گریزنده زمان است / عابر بیابانی بیکسم که از وحشت تنهای خود فریاد میزند» (شاملو، از هوا و آینه‌ها: ۱۰۹).

«مثل این است در این خانه تار / هرچه، با من سر کین است و عناد / از کلاغی که بخواند بر بام / تا چراغی که بلرزاند باد / مثل این است که میجنبند یأس / بر سکونی که در این ویرانجاست / مثل این است که میخواند مرگ / در سکوتی که به غمخانه مرست» (شاملو، باغ آینه: ۱۶).

«بامداد من / خسته از با خویش جنگیدن / خسته سقاخانه و خانقاه و سراب / خسته کویر و تازیانه و تحمیل / خسته خجلت از خود بردن هابیل / دیری است تا دم برنیارده‌ام اما اکنون / هنگام آن است که از جگر فریادی برآرم / که سرانجام اینک شیطان که بر من دست می‌گشاید» (شاملو، مدایح بی صله: ۴۸ و ۴۹).

شعر محمد زهری نیز در این زمینه، پر از شاهد است. او مردم را غریبه و فریبکار میداند و ترجیح میدهد براساس تشخیص خود زندگی کند و نه صلاح دیگران و اصول اجتماعی، و این چیزی نیست جز نیهیلیسم اخلاقی:

«سخت تنها مانده‌ام تنهای بی تدبیر / هیچ رسم و راه و آیینی نمانده تا بدان یک لحظه پردازم / جمله بی رسمند و بیراهند و بی آیین / و من بیهوده سر در زیر بال بیکسی / غمگین / سایه هم از من گریزان است» (زهری، ۱۳۸۱: ۲۰۰).

«در کار خویش غرقم و هرگز هم / بر جا نمینشینم از دم خشمی / دانم چرا نصیب نمیابم / جز نفرتی که بسته به هر چشمی / زیرا طلسم روز و شبی دارم / کان را به سینه دل میدیدند: / آنگونه زیستم که دلم میخواست / نه آنچنان که خلق پسندیدند» (زهری، ۱۳۸۱: ۱۶۰).

«من خون دلها خورده‌ام بسیار / در کام افعی ره بریدم از دهان مار / تا وارهم از دوزخ مردم فریب حيله اندر کار / خود را به غار زمهریر سرد تنهایی فکندم / اکنون در اینجا در دل تنهایی خود شهر بندم» (زهری، ۱۳۸۱: ۱۵۸).

او یکدلی و یکرزایی را دروغی بیش نمیداند و معتقد است انسان خودخواه و خودبین است:

«دلهای ما بیگانه اما چهره‌ها مان آشناگونه است / ما ابلهان بیهوده میگوییم با هم یکدلیم و یکرزاییم / در بزم هم مستیم / در سوگ هم اندوهناکیم / ... / ما خودشناس و خودپرستیم / خود را میان هر نبود و بود میجوییم» (زهری، ۱۳۸۱: ۱۸۵ و ۱۸۶).

به دیگر شواهد نیهیلیسم اخلاقی از شاعران دیگر توجه کنید:

«من اینجا میهمانی ناشناسم / که با ناآشنایانم سخن نیست / به هر کس روی کردم، دیدم آخ/ مرا از او خبر، او را ز من نیست / حدیثم را کسی نشنید، نشنید / درونم را کسی نشناخت، نشناخت/ بر این چنگی که نام زندگی داشت / سرودم را کسی نخواست، نخواست» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۷۵ و ۷۶).

«چه روزگار غریبی / برادری سخنی بیش نیست / و معنی لغت آشتی، شبیخون است / پسر به خون پدر تشنه است / و رودها همه از لاشه‌ها گرانبارند / و دام ماهی صیادها پر از خون است» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۱۴۲).

«چون نهالی سست می‌لرزد/ روحم از سرمای تنهایی/ میخزد در ظلمت قلبم / وحشت دنیای تنهایی / دیگر گرم گرمی نمیخشی / عشق، ای خورشید یخبسته / سینه‌ام صحرای نومیدیت / خسته‌ام، از عشق هم خسته /... پشت شیشه برف میبارد / پشت شیشه برف میبارد / در سکوت سینه‌ام دستی / دانه اندوه می‌کارد» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۱۲۸ و ۱۲۹).

«آن روزها رفتند / آن روزهای خوب / آن روزهای سالم سرشار / آن آسمانهای پر از پولک / آن شاخساران پر از گیلاس / آن خانه‌های تکیه داده در حفاظ سبز پیچکها، به یکدیگر / آن بامهای بادبادکهای بازیگوش / آن کوچه‌های گیج از عطر افاقیها / آن روزها رفتند /... آن روزها رفتند / آن روزها مثل نباتاتی که در خورشید میپوسند از تابش خورشید، پوسیدند / و گم شدند آن کوچه‌های گیج از عطر افاقیها / در ازدحام پریاهوی خیابانهای بی‌برگشت / و دختری که گونه‌هایش را / با برگهای شمعدانی رنگ میزد، آه / اکنون زنی تنهاست / اکنون زنی تنهاست» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۱۹۲ و ۱۹۷).

«من از جهان بی‌تفاوتی فکرها و حرفها و صداها می‌آیم / و این جهان به لانه ماران مانند است / و این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمیست / که همچنان که تو را میپوسند / در ذهن خود طناب دار تو را میبافند» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۱۴).

«گم شدم / از رباط ازدحام دوستانم از یگانگی / از دیار و ... شهر؟ که نداشتم / کوی؟ هم / کوچه خواب بود / و چراغهای بشمار / هر کدام اشاره گر به گوشه‌ای / سمت اهتزاز من کجاست / با اشاره‌ها هزار؟ / خانه‌ام کشتی بر آب بود و خراب / من کجایم؟ / ماهیم / گم شدم / از دیارم از درخت آسمان من کدام؟ /... گم شدم از این و آن / گم شدم از او / آنها / گم شدم از شما ... از تو هم / گم شدم از دیارم از درختم از اتاق / از اتاق میهنم» (آتشی، ۱۳۵۳: ۸۹-۹۱).

### نیهیلیسم اجتماعی

پوچگرایی جمعی با رویدادهای اجتماعی که در برهه‌ای از زمان در یک سرزمین مشخص به وجود می‌آید، گره خورده است. برای مثال، اوضاع متشنج سیاسی دهه سی، زندانی شدن شاعران، گذار جامعه ایران از سنت به مدرنیته، جنگ جهانی دوم، قحطی و فقر و مواردی از این دست، نوعی ناامیدی، سرخوردگی و پوچگرایی و بی‌معنایی را در اشعار این دوره تزییق نمود. به این شعر از اخوان توجه کنید که در مرداد ۱۳۲۸ سروده شده است: «با به زندان باش یا هم‌رنگ شو با ناکسان/ یا حصار جهل کن بر سر نود گز روده را/ گویند که امید و چه نومید، ندانند/ من مرثیه‌گوی وطن مرده خویشم» (اخوان، از این اوستا: ۵).

او جامعه ایران را «گورستان کهنه» و «زنجیر زرین» میدانند:

«اینجا چرا میتابی؟ ای مهتاب، برگرد / این کهنه گورستان غمگین دیدنی نیست / جنبیدن خلقی که خشنودند و خرسند / در دام یک زنجیر زرین، دیدنی نیست / میخندی اما گریه دارد حال این شهر» (اخوان، زمستان: ۵۹).

شاملو نیز که خود به علت فعالیت‌های سیاسی علیه متفقین، مدتی را در زندان به سر برده است، در اشعاری سراسر تاریخ ایران را ظلم و بی‌عدالتی میبیند و مردمی که دیگر در برابر آن به انفعال و بی‌اعتنایی رسیده‌اند: «ارابه‌هایی از آن سوی زمان آمده‌اند / گرسنگان از جای برنخاستند / چراکه از بار ارابه‌ها عطر نان گرم برنمیخواست / برهنگان از جای برنخاستند / چراکه از بار ارابه‌ها خش‌خش جامه‌هایی برنمیخواست / زندانیان از جای برنخاستند / چراکه محموله ارابه‌ها نه دار بود نه آزادی / مردگان از جای برنخاستند / چراکه امید نمیرفت تا فرشتگانی رانندگان ارابه‌ها باشند / ارابه‌هایی از آن سوی زمان آمده‌اند / بی‌غوغای آنها / که گوشه‌های زمان ما را انباشته است / ارابه‌هایی از آن سوی زمان آمده‌اند / بی‌آنکه امیدی با خود آورده باشند» (شاملو، باغ آینه: ۶۲ و ۶۳).

«ما نوشتیم و گریستیم / ما خنده‌کنان به رقص برخاستیم / ما نعره‌زنان از سر جان گذشتیم / کسی را پروای ما نبود / در دوردست مردی را به دار آویختند / کسی به تماشا سر برداشت» (شاملو، باغ آینه: ۷۱ و ۷۲).

«تزدیکترین خاطره‌ام خاطره قرن‌هاست / بارها به خونمان کشیدند / به یاد آر، / و تنها دستاورد کشتار / نان‌پاره بی‌قاتق سفره بی‌برکت ما بود / اعراب فریبم دادند / برج موریانه را به دستان پُرپینه خویش بر ایشان در گشودم، / مرا و همگان را بر نطع سیاه نشانده‌اند و گردن زدند / ... آنگاه قرار نهادند که ما و برادرانمان یکدیگر را بکشیم و / این کوتاهترین طریق وصول به بهشت بود / به یاد آر ... / خوش‌بینی برادرت تُرکان را آواز داد / تو را و مرا گردن زدند / سفاکت من چنگیزیان را آواز داد / تو را و همگان را گردن زدند / یوغ ورز او بر گردنمان نهادند / به گاوآهنمان بستند / بر گرده‌مان نشستند / و گورستانی چندان بی‌مرز شیار کردند / که بازماندگان را / هنوز از چشم / خونابه روان است / کوچ غریب را به یاد آر / از غربتی به غربت دیگر، تا جست‌وجوی ایمان / تنها فضیلت ما باشد / به یاد آر / تاریخ ما بیقراری بود / نه باوری / نه وطنی» (شاملو، مدایح بی‌صله: ۵۷-۵۹).

محمد زهری نیز در این زمینه کاملاً با شاملو همگام است و مردم را در برابر اوضاع سیاسی و اجتماعی، خالی از جنبش، حرکت، زایش و آفرینش میدانند:

«سراغی نیست ز مرد / به ایوان پلید خانه بی زاد و رود ما / چراغی نیست / اجاق نسل ما کور است / و درد ما همه این درد / ولی از جنبشی خالیست رگهامان / عطشهای شگرف شهوت اجداد / -بنای آفرینشهای جاودان- / فروکش کرده در ما سالهای سال / نه بذری بذر / نه خاکی خاک / عقیم از زادنیم و عاجز از بنیاد / سترون پاک...» (زهری، ۱۳۸۱: ۲۱۱ و ۲۱۲).

او همچنین به رشد صنعت و مدرنیته اعتراض میکند و مانند نیچه معتقد بود که «با پیشرفتهای صنعتی در جوامع مدرن و قدرت گرفتن انسان، اعتقادات متافیزیکی در دل مردم کم‌کم رو به افول رفت و انسان به دستاوردهای خود غره شد. به این ترتیب جایگاه و اعتقاد خدا در دل او کمرنگ شد» (بلاکهام، ۱۳۸۹: ۷۷).

«دود بختک هزارلای کارخانه‌ها / روز برف را سیاه / واژه‌های مستعار حرف را سیاه / ماهیان باور خلیج ژرف را سیاه کرده است» (زهری، ۱۳۸۱: ۳۸۸).

«از سینه زمین دیگر جوانه‌ای که رگ خوب خواب سنبله‌ای نباشد / نیشی نمیزند / تنها عروج باطل رود است / از پلکان دودکش کارخانه‌ها» (زهری، ۱۳۸۱: ۵۴۷).

«در عصر تیزپایی مو شک / راه میانبر محبت عیسی / تا نفرت یهودا / تنها یک تیر پرتاب است» (زهری، ۱۳۸۱: ۵۹۷).

به نمونه‌های دیگری از نیهیلیسم اجتماعی در اشعار شاعران مورد بحث توجه کنید که همگی سردی، انفعال و بی‌اعتنایی بشر را در برابر مسائل اجتماعی و سیاسی و در نتیجه کم‌رنگ شدن اعتقادات مذهبی نشان می‌دهد. اشعار نادرپور یکی از بهترین عرصه‌ها برای نشان دادن نیهیلیسم اجتماعی است:

«ای پیکره‌هایی که نهان در دل سنگید / افسوس که سرپنجه خارا شکنی نیست / نقشی اگر از تیشه فرهاد به جا ماند / جز تیشه نفرین‌شده گورکنی نیست / ... / کس نیست که با پنجه سودازده خویش / از سنگ برون آورد این پیکره‌ها را / خارا شکنی نیست ولی گورکنی هست / تا در شکم خاک نهد پیکر ما را» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۱۶۹).

«من از غروب بسوی سپیده میراندم / و با صدای خروسان، نماز میخواندم / حضور قلب من از من رمیمده بود و نماز / به بازی عبث لفظها بدل شده بود / و لفظها همگی از خلوص خالی بود» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۲۱۴).

«در شهر / درها و طاقها / مانند قد مردان کوتاه است / از پشت هیچ پنجره، دیگر / یک قامت کشیده / یا یک سر بلند، نمایان نیست / مردان دل‌های مرده‌شان را / در شیشه‌های کوچک الکل نهاده‌اند / ... / دیگر صدای خنده گلها الهامبخش پنجره‌ها نیست / آواز، کار حنجره‌ها نیست / سیگار در میان دو انگشت / از دیرباز جای قلم را گرفته است» (نادرپور، ۱۳۵۶: ۴۷۶)

«آنگاه / خورشید سرد شد / و برکت از زمینها رفت / و سبزه‌ها به صحراها خشکیدند / و ماهیان به دریاها خشکیدند / و خاک مردگان را / زان پس به خود نپذیرفت / شب در تمام پنجره‌های پریده‌رنگ / مانند یک تصور مشکوک / پیوسته در تراکم و طغیان بود / و راهها ادامه خود را / در تیرگی رها کردند / مردم، / گروه ساقط مردم / دل‌مرده و تکیده و مبهوت / در زیر بار شوم جسدهاشان / از غربتی به غربت دیگر میرفتند / و میل دردناک جنایت / در دستهایشان متورم میشد / گاهی جرقه‌ای، جرقه ناچیزی / این اجتماع ساکت بیجان را / یکباره از درون متلاشی میکرد / آنها به هم هجوم می‌آوردند / مردان گلوی یکدیگر را / با کارد میدردند / و در میان بستری از خون / با دختران نابالغ / هم‌خوابه میشدند / ... / پیوسته در مراسم اعدام / وقتی طناب دار / چشمان پرتشنگ محکومی را / از کاسه با فشار به بیرون میریخت / آنها به خود فرومیرفتند / و از تصور شهوتناکی / اعصاب پیر و خسته‌شان تیر میکشید / اما همیشه در حواشی میدانها / این جانیان کوچک را میدیدی / که ایستاده‌اند / و خیره گشته‌اند / به ریزش مداوم فواره‌های آب / ... / خورشید مرده بود / و هیچکس نمیدانست / که نام آن کبوتر غمگین / کز قلبها گریخته، ایمانست» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۵۵-۲۵۸).

«و شهر، شهر چه ساکت بود / من در سراسر طول مسیر خود / جز با گروهی از مجسمه‌های پریده‌رنگ / و چند رفتگر / که بوی خاکروبه و توتون میدادند / و گشتیان خسته خواب‌آلود / با هیچ چیز روبرو نشدم» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۶۲).

«کسی به فکر گلها نیست / کسی به فکر ماهیها نیست / کسی نمیخواهد / باور کند که باغچه دارد میمیرد / که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است / که ذهن باغچه دارد آرام آرام / از خاطرات سبز تهی میشود / و حس باغچه انگار / چیزی مجردست که در انزوای باغچه پوسیده‌ست» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۳۲).

«دلا پوسید دنیا / خون مردان شد کثیف از الکل و افیون / نخواهی جست دیگر دل / نخواهی دید دیگر خون / دلا گندید دیگر خون گرم زندگی در کوچه‌های شهر» (آتشی، ۱۳۵۳: ۵۹ و ۶۰).

«در جبهه‌های نامرئی و باغهای خاکستر / از گوشت‌های سوخته برمیخیزد دود / و سروهای مرده / بر سایه‌های خونین میخوابند» (آتشی، ۱۳۷۰: ۶۸ و ۶۹).

«کلبه‌ها عین سگان گرسنه / دم میجانبانند و گوش میخوابانند / و خزان خزان / به کارخانه‌ها نزدیک میشوند /

رؤیاهان به بوی نفت خو میگیرند / و عشق / هر پسینگاه / تکه‌ای از دل روستاییش را / به پیمانکاران میفروشد» (آتشی، ۱۳۷۸: ۱۲۱).

### نیهیلیسم معرفت‌شناسانه

این نوع پوچگرایی که در آن معنای زندگی، هستی، بودن، خود و حیات از دست میرود، در شعر شاعران مورد بحث، بسامد چندانی ندارد. ظاهراً رواج دین اسلام در ایران و استحکام عقاید مذهبی و معرفتی، چنین اتفاقی را رقم زده است. با وجود این شواهدی نیز وجود دارد که نوعی سردرگمی و آشفتگی درباره شناخت جهان خلقت و چیستی آن القا میکند. به نمونه‌هایی از آنها توجه کنید:

«و بگو مزدک! چه میدانی؟ / آن سوی این مرز ناپیدا چیست؟ / وانکه زانسو چند و چون دانسته باشد کیست؟ / مزدک: من جز اینجایی که میبینم نمیدانم.

پرسنده: یا جز اینجایی که میدانی نمیبینی؟!

مزدک: من نمیدانم چه آنچه یا کجا آنجاست!

بودا: از همین دانستن و دیدن / یا ندانستن سخن میرفت.

زرتشت: آه مزدک! کاش میدیدی / شهر بند رازها آنجاست / اهرمن آنجا، اهورا نیز.

بودا: پهندهشت نیروانا نیز.

پرسنده: پس خدا آنجاست؟

هان؟ / شاید خدا آنجاست.

بین دانستن و ندانستن / تا جهان باقی ست مرزی هست / همچنان بوده ست / تا جهان بوده ست» (اخوان، از این اوستا: ۸۰ و ۸۱).

اخوان در شعری با عنوان «زندگی» درباره آن چنین سروده است: «بر زمین افتاده پخشیده ست / دست و پا گسترده تا هر جا / از کجا؟ / کی؟ / کس نمیداند / و نمیداند چرا حتی / سالها زین پیش / این غم آور وحشت منفور را خیام پرسیده ست / وز محیط فضل و شمع خلوت اصحاب هم / هرگز / هیچ جز بیهوده نشنیده ست» (اخوان، از این اوستا: ۹۵).

«آیا شما که صورتتان را / در سایه نقاب غم‌انگیز زندگی / مخفی نموده‌اید / گاهی به این حقیقت یأس آور / اندیشه میکنید / که زنده‌های امروزی چیزی بجز تفاله یک زنده نیستند؟ / گویی که کودکی / در اولین تبسم خود پیر گشته است / و قلب، این کتیبه مخدوش / که در خطوط اصلی آن دست برده‌اند / به اعتبار سنگی خود دیگر / احساس اعتماد نخواهد کرد / شاید که اعتیاد به بودن / و مصرف مدام مسکنها / امیال پاک و ساده و انسانی را / به ورطه زوال کشانده ست / شاید که روح را / به انزوای یک جزیره نامسکون / تبعید کرده‌اند /... پس راست است، راست، که انسان / دیگر در انتظار ظهوری نیست» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۲۶۳ و ۲۶۴).

«عمقهای تیره را / با چراغ شک / به جست‌وجوی راز میروم / دست میکشم / به جدار تیرگی / و شگفتیهای خیس غار را / لمس میکنم / میروم سوی کبود ... میروم سوی کبودتر / باز میروم / باز میروم / با چراغ کورسوز شک / این صدف تهیست؟ / آن صدف پر است» (آتشی، ۱۳۵۳: ۱۲).

«حقیقت / پس پشت ظلمات است / اگر هزار خورشید برآید / به یک صبحدم / باور مکنید از چشم خود / حقیقت / پس پشت ظلمات است آری» (آتشی، ۱۳۷۸: ۱۱۸).

طبق جست‌وجوی نگارندگان، در اشعار احمد شاملو، محمد زهری، و نادر نادرپور شواهدی مبنی بر نیهیلیسم معرفتی یافت نشد.

### نیهیلیسم وجودی

اساساً نیهیلیسم وجودی «قائل بودن به بی‌هدفی و بی‌معنایی زندگی» است. این شاخه از پوچگرایی دارای بسامد قابل توجهی در اشعار شاعران مورد بحث می‌باشد. این شاعران تحت تأثیر شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی و گاه زندگی شخصی خود، مفاهیمی از این دست را ارائه می‌کنند. در این میان روابط نافرجام عاشقانه، تنهایی، مهاجرت و غربت، و شکایت از بیسوادی و جهالت عوام، شاعران را به سمت نوعی بی‌معنایی، پوچی و بی‌ارزشی دنیا و زندگی سوق داده است:

«آنچه پیدا هست دنیایی پر از رنجست و حسرت / اعتقادی هم به آن دنیای ناپیدا ندارم» (اخوان، ارغنون: ۶۴).  
«عمر من دیگر چون مردابیست / راکد و ساکت و آرام و خموش / نه از او شعله کشد موج و شتاب / نه در او نعره زند خشم و خروش» (اخوان، زمستان: ۹۱).

«انسانی را در خود گشتم / انسانی را در خود زادم / و در سکوتِ دربارِ خود مرگ و زندگی را شناختم / اما میان این هر دو، لنگرِ پُرفرت و آمدِ دردی بیش نبودم / دردِ مقطعِ روحی / که شقاوت‌های نادانیش از هم دریده است» (شاملو، از هوا و آینه‌ها: ۱۲۶).

«فریادی و دیگر هیچ / چراکه امید آنچنان توانا نیست / که پا بر سر یأس بتواند نهاد /.../ اما یأس آنچنان تواناست / که بسترها و سنگ، زمزمه‌ئی بیش نیست / فریادی و دیگر هیچ» (شاملو، باغ آینه: ۷۳ و ۷۴).  
«دنیا زندون شده: نه عشق، نه امید، نه شور، / برهوتی شده دنیا که تا چش کار میکند مُرده‌س و گور / نه امیدی چه امیدی؟ به خدا حیفِ امید! / نه چراغی چه چراغی؟ چیزِ خوبی میشه دید؟ / نه سلامی — چه سلامی؟ همه خون‌تشنه‌ هم! / نه نشاطی چه نشاطی؟ مگه راهش میده غم؟» (شاملو، باغ آینه: ۱۳۵ و ۱۳۶).  
«در سایه‌ی روزگار پوچم اکنون / کس دست نیاز بر سر من نکشید / افتاده و داده گوهر دل از دست / من یک صدفم تهی‌دل از مروارید» (زهری، ۱۳۸۱: ۵۰).

«من که بودم؟ کیستم؟ دردا که هیچ / از نشان زندگی با من نماند / هر عنان‌سستی به سرمنزِل رسید / توسن رهوار من بیراهه ماند / عمر من در محمل پندار رفت / پرده‌های خواب در چشمم نمود / هرچه دید از زندگانی دور بود / وهم بود و وهم بود و وهم بود» (زهری، ۱۳۸۱: ۷۵ و ۷۶).

«اینها فریب است و فریب است و فریب است / دردا که نام این تهی را زندگانی می‌گذاریم» (زهری، ۱۳۸۱: ۱۸۶).  
«مرگ است مرگ تیره‌ جانسوزست / این زندگی که میگذرد آرام / این شامها که میکشدم تا صبح / وین بامها که میکشدم تا شام /.../ تا چند ای امید عبث تا چند / دل بر گذشت روز و شبان بستن؟» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۳۴).

«تنها در این غروب غم‌انگیز زندگی / افتاده‌ام چو سایه‌ گمگشتگان به راه / لرزم چو شاخ و برگ نهالان نیمه‌جان / در زیر تازیانه‌ باران شامگاه /.../ از تک‌درخت زندگی بی‌امید من / مرغان روزها همه یک یک پریده‌اند / شبها چو توده‌های کلاغان شامگاه / از دور از دیار افقها رسیده‌اند» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۵۵).

«در من، سپیده نیست / در من شکوفه نیست / در من سپیده‌ها همه از یاد رفته‌اند / در من شکوفه‌ها همه بر باد رفته‌اند / در من شب است و ابر در من گل است و خون» (نادرپور، ۱۳۴۲: ۲۰۸).

در سراسر مجموعه اشعار فروغ، یأس با شدت و ضعفهایی نمایان است و جلوهایی از نیهیلیسم وجودی در آن آشکار



میباشد:

«لیکن ای افسوس / من ندیدم عاقبت در آسمان شهر رؤیاها / نور خورشیدی / زیر پایم بوته‌های خشک با اندوه  
مینالند / چهره خورشید شهر ما دریغا سخت تاریک است / خوب میدانم که دیگر نیست امیدی / نیست امیدی»  
(فرخزاد، ۱۳۸۲: ۱۵۰).

«و این منم / زنی تنها / در آستانه فصلی سرد / در ابتدای درک هستی آلوده زمین / و یأس ساده و غمناک آسمان  
/ و ناتوانی این دستهای سیمانی / ... / من راز فصلها را میدانم / و حرف لحظه‌ها را میفهمم / نجات‌دهنده در گور  
خفته است» (فرخزاد، ۱۳۸۲: ۳۰۹).

منوچهر آتشی بواسطه دل‌بستگی شدیدش به زندگی ایلیاتی و غیرشهری، ناامیدی و بی‌معنایی را در زندگی شهری  
بیشتر احساس میکند و در بسیاری موارد حزن و اعتراض او ناشی از احساس تعلق به زندگی روستایی و طبیعت  
اصیل است:

«ولی دیگر دل آن نیست / ولی دیگر دل آن نان تنور گرم و خوشبو نیست / که لای چاشت‌بند بازیرانش توان  
پیچید / که پشت بازیران را تواند قوتی بخشید / ... / دل کنون چار میخ چارراههای غریب شهر / دل کنون جوی گند  
کوجه‌های شهر / دل کنون کهنه سندان هزار آهنگر نرفت / دل کنون میوه خونین نخلی تشنه و مسموم / بلی دل  
دیگر آن دل نیست» (آتشی، ۱۳۵۳: ۵۶ و ۵۷).

«ای دل چگونه گل خواهی کرد؟ / در فصل سرد و ساکت خاکستر / در آبهای راکد بی ماه و موج، که تنها /  
نیلوفری بهار بی آوازش را آه میکشد / در بادهای تلخ تب و زار / ... / در فصل بادهای تب‌آور / در خوابهای خالی /  
در آبهای راکد بی ماه و موج / ای دل چگونه گل خواهی کرد؟» (آتشی، ۱۳۷۰: ۹۸ و ۱۰۰).

### نتیجه‌گیری

براساس یافته‌های پژوهش، ابعاد گوناگون نیهیلیسم به ترتیب بسامد نیهیلیسم اجتماعی، فلسفی، اخلاقی، وجودی،  
سیاسی، و معرفت‌شناسانه در اشعار شاعران مورد‌بحث منعکس شده است. در این میان اشعار شاملو در نیهیلیسم  
سیاسی، فروغ فرخزاد در نیهیلیسم فلسفی، و محمد زهری در نیهیلیسم اخلاقی دارای بسامد بیشتری است.  
همچنین بسامدهای نیهیلیسم وجودی و اجتماعی تقریباً در شعر شاعران مورد‌نظر، به یک اندازه است. گفتنی  
است طبق جست‌وجوی نگارندگان، در اشعار احمد شاملو، محمد زهری، و نادر نادرپور شواهدی مبنی بر نیهیلیسم  
معرفتی یافت نشد و در اشعار منوچهر آتشی نیز شواهدی مبنی بر نیهیلیسم سیاسی مشاهده نگردید. میتوان گفت  
او به نسبت شاعران هم‌عصر و هم‌ترازش، کمتر شاعر سیاسی و بیشتر شاعر طبیعت‌گرا و جاندار‌گرای اجتماعی با  
زبانی خاص است.

شاعران مورد‌بررسی در این پژوهش، به نیهیلیسم سیاسی نسبت به دیگر انواع نیهیلیسم، کمتر پرداخته‌اند؛ چراکه  
این شاعران غالباً اهل جنبشها یا عضو گروههای سیاسی بوده و خود جزوی از ساختار سیاست بوده‌اند و  
نمی‌توانسته‌اند نافی آن باشند. درواقع نوعی امید و حرکت در اشعار سیاسی آنها مشاهده میشود حتی اگر از دل  
یأس سیاسی برآیند. با وجود این اشعاری از ایشان نیز وجود دارد که ظاهراً در آنها به نوعی سرخوردگی و پوچی  
و ناامیدی سیاسی رسیده‌اند. شعر شاملو را اما در یک کلمه میتوان «فریاد» یا «اعتراضی» علیه تمام نظم و شالوده  
و نهادهای سنتی اعم از فرهنگی و سیاسی دانست. او بارها اعتراض خود را به ساختارهای سیاسی کشور نشان داده  
است. یأس و آزرده‌گی موجود در اشعار زهری نیز تا حد زیادی ناشی از انعکاس راستین اوضاع زمانه در آنهاست.

زمینه اصلی مضامین شعر نادر نادرپور، فردی یا انسانی-فلسفی است و خیلی متمایل به اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی نیست، اما در دفتر سمره خورشید و در دفترهای بعدی گاهی به سراغ مضامین سیاسی و اجتماعی بصورت در فضای شعری آنها مفاهیمی چون بی‌معنایی زندگی، پوچی هستی و بی‌ارزش بودن همه چیز (نیپیلیسم اخلاقی) موج میزند. اخوان ثالث اما در این میان و در کنار شاملو، جزو شاعرانی است که امید و شوقی نهانی در اشعارش جاری است. با وجود این در اشعار این دو شاعر نیز رگه‌هایی از نیپیلیسم فلسفی به چشم می‌خورد. همچنین اوضاع متشنج سیاسی دهه سی، زندانی شدن شاعران، گذار جامعه ایران از سنت به مدرنیته، جنگ جهانی دوم، فقر و قحطی و مواردی از این دست، نوعی ناامیدی، سرخوردگی و پوچگرایی و بی‌معنایی را (نیپیلیسم اجتماعی) در اشعار این دوره تزریق نمود. پوچگرایی معرفتی که در آن معنای زندگی، هستی، بودن، خود و حیات از دست می‌رود، در شعر شاعران مورد بحث، بسامد چندانی ندارد. ظاهراً رواج دین اسلام در ایران و استحکام عقاید مذهبی و معرفتی، چنین اتفاقی را رقم زده است. با وجود این شواهدی نیز وجود دارد که نوعی سردرگمی و آشفتگی درباره شناخت جهان خلقت و چیستی آن القا میکند. نیپیلیسم وجودی اما دارای بسامد قابل توجهی در اشعار شاعران مورد بحث می‌باشد. این شاعران تحت تأثیر شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی و گاه زندگی شخصی خود، مفاهیمی از این دست را ارائه می‌کنند. در این میان روابط نافرمان عاشقانه، تنهایی، مهاجرت و غربت، و شکایت از بی‌سوادی و جهالت عوام، شاعران را به سمت نوعی بی‌معنایی، پوچی و بی‌ارزشی دنیا و زندگی برده است.

### مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر استخراج شده است. سرکار خانم نرگس اصغری گوار راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم الهام بهنام وظیفه بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر علی رضائی به عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنمایی‌های تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

### تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

### تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده می‌گیرند.

## REFERENCES

- Abedini Fard, Mustafa. (2010). "Nihilism in Khayyam's quatrains", *literary criticism*, (10) 3, Summer, pp. 143-174.
- Abedini, Farhad. (1977). "Survey of Zohari's Poems (1)", *Negin Magazine*, No. 154, pp. 35-36.
- Akhavan sales, Mehdi. (1981). from this Avesta, fifth edition, Tehran: Morwarid.
- Akhavan sales, Mehdi. (2000). Arganon, 11th edition, Tehran: Morwarid.
- Akhavan sales, Mehdi. (2004). Winter, fifth edition, Tehran: Morwarid.
- Atashi, Manouchehr. (1974). Didar dar Falaq, 2nd edition, Tehran: Amirkabir.
- Atashi, Manouchehr. (1991). Description of Sori flowers, Tehran: Morwarid.
- Atashi, Manouchehr. (1999). How bitter is this apple, Tehran: Agah.
- Blockham, Harold John. (2010). Six Existentialist Thinkers, translated by Mohsen Hakimi, Tehran: Markaz.
- Crosby, Donald. (2005). "Nihilism", translated by Mahmoud Lotfi, *Farhang Letter*, No. 54, pp. 106-111.
- Eidgah Targbeh, Vahid. (2009). Ancient Diara; Criticism and analysis of Nader Naderpour's poems, Tehran: Sokhan.
- Farrokhzad, Forough. (2003). collection of poems, second edition, Tehran: Negah.
- Ghafouri, Ali. (2001). Notes on Nihilism, Tehran: Islamic Culture Publications.
- Hinchelf, Arnold. (2010). Absurdity, translated by Hassan Afshar, Tehran: Markaz.
- Naderpour, Nader. (1963). Selected Poems, Tehran: Pocket Books Organization.
- Naderpour, Nader. (1977). Collection of poems of plants and stones, not fire, Tehran: Morwarid.
- Naderpour, Nader. (2002). Poetry collection, Tehran: Negah.
- Nasri, Abdullah. (2003). Philosophy of Creation, Tehran: Ma'aref.
- Nazari Charoudeh, Ahmadreza and Nazari Charoudeh, Masoumeh. (2019). "Reflection of political and social thoughts in Nader Naderpour's poems", *Shafai Del*, (5)3, pp. 205-231.
- Nietzsche, Frederik. (1987). European non-conformity, translated by Mohammad Baqer Hushyar, Tehran: Porsesh.
- Rahimi, Mustafa. (1974). Philosophical despair, Tehran: AmirKabir.
- Shamlou, Ahmad. (1967). From the air and the mirrors, a collection of Shamlou's love poems, including the fresh air, the mirror garden, Aida in the mirror, Shabane, Tehran: Ashrafi publishing organization.
- Shamlou, Ahmad. (1999). Irrelevant Praises, Tehran: Zamane.
- Shamlou, Ahmad. (2000). The Mirror Garden, under the supervision of Niaz Ya'qobshahi, Tehran: Zamane.
- Zarshenas, Shahriar. (2016). Nihilism, second edition, Tehran: Young Youth Center.
- Zarshenas, Shahryar. (2006). Essays in Contemporary Fiction, Second Edition, Tehran: Young Youth Center.

- Zeymaran, Mohammad. (2012). *Nietzsche after Heidegger, Derrida and Deleuze*, Tehran: Hermes.
- Zohari, Mohammad. (2002). *For every star: a collection of poems by Mohammad Zohari*, Tehran: Toos.

### فهرست منابع فارسی

- آتشی، منوچهر (۱۳۵۳) دیدار در فلق، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- آتشی، منوچهر (۱۳۷۰) وصف گل سوری، تهران: مروارید.
- آتشی، منوچهر (۱۳۷۸) چه تلخ است این سیب، تهران: آگه.
- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۶۰) از این اوستا، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۹) ارغنون، چاپ یازدهم، تهران: مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۴) زمستان، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
- بلاکهام، هرولد جان (۱۳۸۹) شش متفکر اگزیستانسیالیست، ترجمه محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۵۳) یأس فلسفی، تهران: امیرکبیر.
- زرشناس، شهریار (۱۳۸۵) نیهیلیسم، چاپ دوم، تهران: کانون اندیشه جوان.
- زرشناس، شهریار (۱۳۸۶) جستارهایی در ادبیات داستانی معاصر، چاپ دوم، تهران: کانون اندیشه جوان.
- زهری، محمد (۱۳۸۱) برای هر ستاره: مجموعه اشعار محمد زهری، تهران: توس.
- شاملو، احمد (۱۳۴۶) از هوا و آینه‌ها، مجموعه اشعار عاشقانه شاملو شامل هوای تازه، باغ آینه، آیدا در آینه، شبانه، تهران: سازمان انتشارات اشرفی.
- شاملو، احمد (۱۳۷۸) مدایح بی صله، تهران: زمانه.
- شاملو، احمد (۱۳۷۹) باغ آینه، زیر نظر نیاز یعقوبشاهی، تهران: زمانه.
- ضیمران، محمد (۱۳۸۲) نیچه پس از هیدگر، دریدا و دولوز، تهران: هرمس.
- عابدینی، فرهاد (۱۳۵۶) «سیری در سروده‌های زهری (۱)»، مجله نگین، شماره ۱۵۴، صص ۳۵-۳۶.
- عابدینی‌فرد، مصطفی (۱۳۸۹) «نیهیلیسم در رباعیهای خیام»، نقد ادبی، (۱۰) ۳، تابستان، صص ۱۷۴-۱۴۳.
- عیدگاه طریقه‌ای، وحید (۱۳۸۸) کهن دیارا؛ نقد و تحلیل اشعار نادر نادرپور، تهران: سخن.
- غفوری، علی (۱۳۸۰) یادداشتهایی درباره نیهیلیسم، تهران: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۸۲) مجموعه اشعار، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- کراسی، دانلدای (۱۳۸۴) «نیهیلیسم»، ترجمه محمود لطفی، نامه فرهنگ، شماره ۵۴، صص ۱۰۶-۱۱۱.
- نادرپور، نادر (۱۳۴۲) برگزیده اشعار، تهران: سازمان کتابهای جیبی.
- نادرپور، نادر (۱۳۵۶) مجموعه شعر گیاه و سنگ، نه آتش، تهران: مروارید.
- نادرپور، نادر (۱۳۸۱) مجموعه شعر، تهران: نگاه.
- نصری، عبدالله (۱۳۸۲) فلسفه آفرینش، تهران: معارف.

نظری چروده، احمدرضا و نظری چروده، معصومه (۱۳۹۹) «بازتاب اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی در اشعار نادر نادریپور» شفای دل، (۵)، ۳، صص ۲۰۵-۲۳۱.

نیچه، فردریک (۱۳۶۶) نیست‌انگاری اروپایی، ترجمه محمدباقر هشیار، تهران: پرسش.

هینچلف، آرنولد (۱۳۸۹) پوچی، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

#### معرفی نویسندگان

**الهام بهنام وظیفه:** دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.  
(Email: [elham\\_behnam@yahoo.com](mailto:elham_behnam@yahoo.com))

**نرگس اصغری گوار:** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.  
(Email: [Na.Asghari@iau.ac.ir](mailto:Na.Asghari@iau.ac.ir): نویسنده مسئول)

**علی رضانی:** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.  
(Email: [Aliramazani9500@gmail.com](mailto:Aliramazani9500@gmail.com))

#### COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

#### Introducing the authors

**Elham Behnam Vazifeh:** PhD student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Ahar Branch, Islamic Azad University, Ahar, Iran.  
(Email: [elham\\_behnam@yahoo.com](mailto:elham_behnam@yahoo.com))

**Narges Asghari Govar:** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Ahar Branch, Islamic Azad University, Ahar, Iran.  
(Email: [Na.Asghari@iau.ac.ir](mailto:Na.Asghari@iau.ac.ir): Responsible author)

**Ali Ramazani:** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Ahar Branch, Islamic Azad University, Ahar, Iran.  
(Email: [Aliramazani9500@gmail.com](mailto:Aliramazani9500@gmail.com))